

Studing collapse of the Hosni Mubarak's Regime according to James Rosena's Theory of Affiliation

Ahmad Tarahomi^{*}, Enayatollah Yazdani^{}**

Mohammad Ali Basiri^{*}**

Abstract

Winter of 2011 marked the beginning of a series of developments in the Arab countries of North Africa and the Middle East, including Egypt, which led to the overthrow of Hosni Mubarak's regime, the victory of the Islamists, and at the head of them Ekhvanolmoslemin movement. Once again, this victory once again made the political, cultural and social contexts of this Islamic world radical movement the center of contemporary analysis and thought. Considering the geopolitical position of Egypt in the Arab and Islamic world and the importance that this country and its evolution has in the Middle East's political and security order, it seems necessary to consider the internal evolutions, opportunities, and challenges. In addition to analyzing and examining the political and historical conditions of contemporary Egypt, the present study addresses this fundamental question: "Which Factors do affect overthrow of Hosni Mubarak's Regime and the emergence of Ekhvanolmoslemin movement in Egyptian Politics?" It seems that: "The inefficiency of government, the prevention of power distribution, the political repression, and the widespread corruption are characteristic of the political

* PhD in Political Science Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, university of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author), A.tarahomi@ase.ui.ac.ir

** Associate Professor of Political Science Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, university of Isfahan, Isfahan, Iran, eyazdan@ase.ui.ac.ir

*** Associate Professor of Political Science and International Relations Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, basiri@ase.ui.ac.ir

Date received: 2021/03/07, Date of acceptance: 2021/12/19



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

structure of Mubarak's era, which along with profound social anomalies and internationally influential variables provided Egypt with crisis."The results of the research and evolution investigations show that the overthrow of Mubarak was the consequence of some crises at the micro and the macro level, in which a set of variables including the type of power, culture, economy, society and the international system influenced domestic politics and provided the basis for the overthrow of Mubarak's Regime. Moreover, the present study describes and explains the factors influencing the overthrow and Ekhvanolmoslemin congregation governance on the basis of library resources and internet

Keywords: Egyptian Revolution, Ekhvanolmoslemin Congregation, James Rosen's Theory of Affiliation, Hosni Mubarak, collapse



بررسی عوامل موثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک بر اساس نظریه همبستگی جیمز روزنا

احمد ترحمی بهابادی*

عنایت الله یزدانی**، محمدعلی بصیری***

چکیده

زمستان سال ۲۰۱۱ میلادی سرآغاز یک رشته تحولات در کشورهای عربی و آفریقایی بود که بعدها به نام «بهار عربی» یا «بیداری اسلامی» موسوم شد. سقوط حکومت حسنی مبارک در مصر و پیروزی اسلام گرایان و در راس آنها جنبش اخوان المسلمین، مهمترین نتیجه این تحولات بود. با توجه به موقعیت تاریخی و ژئوپولیتیک مصر در جهان اسلام و نقش این کشور در نظم سیاسی و امنیتی خاورمیانه و جهان اسلام، شناخت و بررسی تحولات این کشور ضرورتی غیر قابل انکار است. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی موردی (ژرفا نگر) به این پرسش اساسی پرداخته است که: «مولفه های موثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر چیست؟». بر این اساس؛ با احصاء و بررسی مولفه های خرد و کلان داخلی و خارجی، این فرضیه را مطرح می نماید که: «نظریه پیوستگی جیمز روزنا (James Rosenau) می تواند تبیینی مناسب از مکانیسم تاثیر متغیرهای داخلی و خارجی در سطوح خرد و کلان و در حوزه های

* دکتری علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)،

A.tarahomi@ase.ui.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران،

eyazdan@ase.ui.ac.ir

*** دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشگاه اصفهان، اصفهان،

basiri@ase.ui.ac.ir، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۸



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

فرهنگی، سیاسی و اقتصادی از تحولات منجر به سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر ارائه نماید».

کلیدواژه‌ها: اخوان المسلمین، حسنی مبارک، بهار عربی، بیداری اسلامی، نظریه پیوستگی جیمز روزنا

۱. مقدمه

مصر با بیش از چهار هزار سال سابقه تمدنی، یکی از کهن‌ترین کشورها و تمدن‌های روی زمین است که با موقعیت ژئوپولیتیک خود در شمال آفریقا، از دوره باستان تا شکل‌گیری دنیای اسلام و تا هم‌اکنون، کانون تحولات و رویدادهای فراوانی بوده است (برزگر ۱۳۸۶: ۲۰۴).

پس از ظهور استعمار و امپریالیسم در قرن بیستم، فروپاشی امپراطوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول و مستعمره شدن بسیاری از مناطق جهان اسلام، موج اول بیداری اسلامی و جنبش‌های فکری و مذهبی برای مقابله با استعمارگران اروپایی شکل گرفت. مصر یکی از کانون‌های این جنبش‌ها بود که ناسیونالیسم عربی به رهبری جمال عبدالناصر و جنبش بازگشت به اسلام با محوریت سید جمال الدین اسدآبادی و فرزندان فکری او، دو نمونه مهم از این جنبش‌ها به شمار می‌روند (دکم‌جیان ۱۳۷۷: ۱۲).

پس از پایان جنگ جهانی دوم، جنبش ناسیونالیست عرب‌گرا با پشتیبانی اتحاد شوروی به قدرت رسید، اما در عمل ناموفق عمل کرد که نمود اصلی آن در شکست‌های نظامی متوالی از اسرائیل در جنگ‌های سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۷ بود و نه تنها سرخوردگی جهان عرب از زخم استعمار را جبران نکرد بلکه در نهایت با پذیرش پیمان کمپ دیوید، تحقیر بزرگتری را نیز بر آنها تحمیل نمود (پورسعید ۱۳۹۳: ۱۹). در تمام این دوران، جنبش دوم یعنی جنبش بازگشت به اسلام تحت شدیدترین سرکوب‌ها بود و از ساحت سیاسی مصر به طور کامل طرد شده بود. به همین دلیل استراتژی خود را بر حضور و گسترش در ساحت فکری و اجتماعی مصر متمرکز کرده بود و با ایجاد شبکه مدرسه‌های دینی و انجمن‌های کمک‌خیریه به حیات خود ادامه می‌داد (احمدی ۱۳۷۷: ۱۰).

مصر؛ از ژانویه ۲۰۱۱، شاهد تحولاتی سیاسی بود که بعدها به بیداری اسلامی و یا بهار عربی شهرت یافت و سرانجام به سرنگونی حکومت حسنی مبارک و پایان حکومت نظامیان بر مصر منجر شده و جنبش اخوان المسلمین به رهبری محمد مرسی، به سرعت خود را به

عنوان جایگزین نظام دیکتاتوری پیشین به جامعه مصر عرضه نمود و در انتخاباتی دموکراتیک در ژوئن ۲۰۱۲ به قدرت رسید (نیاکویی ۱۳۹۱: ۵۵).

«بیداری اسلامی» و «بهار عربی» هر دو به تحولاتی یکتا اشاره می کنند، اما مفهوم اول بر هویت یابی مسلمانان، بازگشت به سرچشمه های دینی و زیست معنوی و نهایتاً مقابله جویی با استعمار و استکبار غرب تاکید می نماید (صالحی ۱۳۹۰: ۸۰)، در حالی که مفهوم بهار عربی از نظرگاه نظریات جنبش های اجتماعی نوین؛ کنشگران اجتماعی از جمله اسلام گرایان، جوانان، دموکراسی خواهان، زنان، دانشجویان و... را از طریق ساخت یابی در گروه اجتماعی معین با رفتارهایی از جمله مشارکت در راهپیماییها و اعتراضات مدنی و همچنین سازماندهی با استفاده مؤثر از شبکه های اجتماعی در تلاش برای بسط حوزه های عمومی و جامعه مدنی تصویر می نماید (خانی ۱۳۹۰: ۱۳).

پژوهش حاضر بدون سو گیری ایدئولوژیک و با توجه به الزامات تحلیلی خود در استفاده از روش توصیفی-تحلیلی موردی، از مفهوم بهار عربی استفاده خواهد کرد و بصورت کتابخانه ای ضمن تحلیل شرایط سیاسی و تاریخی مصر، به این پرسش اساسی می پردازند که مولفه های موثر بر سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر چیست؟. نگارنده؛ فرضیه پژوهش را بدین گونه صورت بندی نموده است که: «کاربست نظریه پیوستگی جیمز روزنا، با توان تحلیل اثر متغیرهای مستقل گسترده در سطوح تحلیلی خرد و کلان، از مکانیسم تعامل متغیرهای داخلی و خارجی در حوزه های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تبیینی مناسب از علل سقوط رژیم حسنی مبارک ارائه می دهد».

۲. پیشینه تحقیق

نگارنده در حدود چهار صد کتاب و مقاله به زبان های فارسی، عربی و انگلیسی که از زوایای گوناگون تحولات بهار عربی را واکاوی و تحلیل نموده اند، تهیه نموده است (ترحمی و دیگران: ۱۴۰۰). با توجه به محدودیت های ساختاری ارائه مقاله، در این بخش فقط رهیافت ها و رویکردهای کلان نظری سایر محققین ارائه شده تا تفاوت های نظری و روشی مقاله حاضر و نوآوری های آن در مقایسه با آنها مشخص و تصریح گردد.

رویکرد نخست به تحولات بهار عربی؛ بررسی توصیفی-تاریخی تحولات فکری و عملی مرتبط با واکنش ها به شرایط جهان اسلام پس از سقوط امپراطوری عثمانی و استعمار غربی، از خلال بررسی اندیشه های فعالان دینی و سیاسی مهم اسلام گرا و پیگیری روند حوادث و

اتفاقات می باشد. بررسی عوامل داخلی از جمله انحصار قدرت و ثروت، ساختار و عملکرد ارتش، تحولات فکری و فرهنگی، تلاش های مستمر و ائتلاف های پایدار و ناپایدار طبقات و شئون اجتماعی برای گسترش دموکراسی و عوامل خارجی از جمله هژمونی قدرت های بزرگ و سیاست خارجی صلح جویانه در قبال اسرائیل از جمله مهمترین موضوعاتی است که در این رویکرد مورد توجه قرار گرفته است. کتاب ها و مقالاتی از جمله؛ جهانگیری و زیبا کلام (۱۳۹۸)، (مقدس ۱۳۹۸)، (احمدی ۱۳۹۵)، (احمدی ۱۳۹۰)، (قرنی ۱۳۹۱)، (قزوینی ۱۳۹۲)، (پورسعید ۱۳۹۲)، (نیاکویی ۱۳۹۱)، (خواجه سروی ۱۳۹۰) و ... در این رویکرد قابل دسته بندی هستند.

رویکرد دیگر، استفاده از روش های استقرایی و علمی در تبیین تحولات بهار عربی می باشد. در این رهیافت، محققین با ارائه فرضیه های علی یا رابطه ای به دنبال معرفی عوامل بنیادی و یا ارائه ضریب همبستگی متغیرهای مستقل با تمرکز بر متغیرهای کمی و شاخص های کمیت پذیر می باشند. مهمترین تحقیق ها در این رویکرد نظری مربوط به اقتصاد سیاسی مصر و تاثیر متغیرهایی چون شاخص فقر، اشتغال، وام ها و کمک های خارجی، تورم و... در رخداد بهار عربی می باشد. همچنین نظریاتی همچون نظریه «عدم تعادل» چالمرز جانسون، «زیست جهان» هابر ماس، «بسیج اجتماعی» چارلز تیلی، «اصقلاب» گارتن اش، «محرومیت نسبی» رابرت گر و... برای معنا بخشی به داده های خام مورد بهره برداری قرار می گیرد. در این بخش می توان به منابعی همچون دعا سلمان عبد و زینب زازو (۲۰۱۸)، عبدالقدیر مشتاق و محمد افضل (۲۰۱۷)، وین دنگ و ایزابل یان (۲۰۱۶)، کعسیس (۲۰۱۳)، سمیر امین (۲۰۱۲)، دین پرست و رمضانی (۱۳۹۷)، حاجی ناصری و توکلیان (۱۳۹۷)، (خانی ۱۳۹۰: ۴)، ربیعی (۱۳۹۷) و... اشاره نمود.

سرمشق نظری سوم، کاریست نظریه های مقایسه ای است که در آن ضمن مقایسه شرایط و علل ساختاری، فرایند تحولات و نتایج بهار عربی مصر با سایر کشورهایی که تحولات مشابهی داشته اند (مخصوصا ایران)، بصیرت های نظری مهمی را جهت درک اهمیت برخی متغیرهای کلیدی در سقوط رژیم حسنی مبارک، برجسته و ارائه می شود. وام گیری عناصر و قالب گفتمانی و قابل مفصل بندی (از جمله اتحاد اسلامی، خودباوری، استکبارستیزی) از انقلاب اسلامی ایران، مقایسه بسیج انقلابی دو کشور، نقش رهبری، نقش و عملکرد ارتش و نهادهای امنیتی و نهایتا مقایسه مشابهت های ساختار و فضای بین المللی از مهمترین متغیرهای مورد توجه می باشد. منابعی از جمله؛ اسماعیلی (۱۳۹۸)، گراوند و دیگران (۱۳۹۵)، اشرفی و سلامت

بررسی عوامل موثر بر سقوط رژیم ... (احمد ترحمی بهابادی و دیگران) ۳۱

(۱۳۹۴)، واعظی (۱۳۹۲) اسپوزیتو و وال (۱۳۹۲)، موسی نافع (۱۳۹۲)، خدوری (۱۳۹۰)،
موسسه ابرار معاصر (۱۳۹۰) و... در این دسته جای می گیرند.

بررسی اسناد متاخری که درخصوص انقلاب مصر ارائه شده است از جمله اسنادی که
حسن محمد زین در کتاب؛ «اسناد بهار عربی و بیداری اسلامی»، ارائه نموده است (حسن
محمد زین ۱۳۹۷) و همچنین کتاب دکتر فرهنگ رجایی با عنوان؛ «اندیشه سیاسی در جهان
عرب از «پاییز خلافت» تا «بهار عربی» (رجایی ۱۳۹۹) کاملاً مشخص می نماید که متغیرهای
گوناگونی در سطوح مختلف ملی و فراملی بر این رویداد بزرگ موثر بوده است. چنانچه در
ادبیات نظری موضوع مشخص گردید، اغلب پژوهشگران با هدف شناخت دقیق ابعاد هر یک
از این متغیرها، بررسی یکی از آنها را در دستور کار قرار داده اند. این رهیافت ها اگرچه باعث
شناخت دقیق در یکی از ابعاد و سطوح این رویداد مهم بسیار موثر و مبتنی بر روش شناسی
علمی است نسبت به ارائه یک شناخت عام و کلان از چگونگی تعامل متغیرها با یکدیگر در
سیر تحولات ساکت هستند و این نقطه ای است که تحقیق حاضر در نظر دارد با تمرکز بر آن،
این نقص را در ادبیات نظری مربوط به بررسی تحولات و رویدادهای سیاسی مرتبط با بهار
عربی در مصر پوشش دهد.

بدین ترتیب با توجه به کمبود شدید کاربرد روش های تلفیقی و میان رشته ای در بررسی
تحولات بهار عربی مصر و نظریه ای که بتواند سطوح مختلف تحلیلی را در کنار یکدیگر به
صورت نظام مند و فارغ از تصلب ها و تعصب ها بررسی نماید و از عناصر و داده های
مختلف در تکمیل و شفاف سازی سایر داده و ارائه تحلیلی جامع تر و کاربردی تر بهره برد،
تحقیق حاضر قصد دارد با استفاده از نظریه پیوستگی جیمز روزنا، گامی در مسیر ترمیم این
نقیصه بردارد.

۳. چارچوب مفهومی و نظری بحث: نظریه پیوستگی جیمز روزنا

نظریه های علوم انسانی اهمیت و جایگاه محوری در تبیین علل و دلایل شکل گیری پدیده
ها، فهم بهتر آنها و ارائه پیش بینی هایی برای آینده دارند. آنها نه با قوانین علمی ثابت بلکه با
رقابت بین سرمشق های نظری مختلف که هر یک مدعی تبیین جامع تر و پیش بینی های دقیق
تری هستند، توسعه یافته اند (مشیر زاده ۱۳۸۶: ۷). نسل های مختلفی از نظریات شکل گرفته اند
که از آن جمله می توان به تبیین های رئالیستی در مقابل تبیین های ایده آلیستی، کاربرد روش
های علم پوزیتیو (رفتار گرایی) در مقابل کاربرد روش های کیفی (تفهیمی) و همچنین تمرکز بر

سطوح خرد و یا کلان نظری در تحلیل‌ها اشاره نمود. از اواخر دهه ۱۹۹۰، نسل جدیدی از نظریه پردازان ظهور کردند که وفاداری به یکی از سرمشق‌های نظری و روش‌های آن سرمشق را مانعی در مسیر فهم دقیق ماهیت تحولات عنوان نموده و با استفاده از روش‌های بین‌رشته‌ای به دنبال بهره‌گیری هرچه بیشتر از عناصر مفید در انواع سرمشق‌های نظری برای تبیین هرچه بهتر پدیده‌های اجتماعی هستند (سیف زاده ۱۳۷۶: ۳۰۲).

جیمز روزنا از نظریه پردازان فوق‌رفتارگرا است که بر ضد نظریات سنتی روابط بین‌الملل شورش نموده و وضعیت نظریه پردازان حوزه علوم انسانی را با واژه «آشوب» توصیف می‌کند که به نوعی شعبده بازی علمی در ارائه نظریاتی در حوزه‌های تخصصی ریز و یا بیان همه احتمالات ممکن برای فرار از ارائه پیش‌بینی‌های دقیق و رسیدگی پذیر تبدیل شده است (روزنا ۱۳۸۴: ۳۴). وی معتقد است تعاملات انسان‌ها، گروه‌ها و شرکت‌ها در جهان امروز، جهان و دولت‌های ملی را درگیر الگوهای جدیدی از روابط مختلط داخلی و خارجی نموده است که باید روش‌های جامع‌نگر تری بررسی گردد (Rosenau, 1971: 131).

چارچوب تحلیلی - مفهومی جیمز روزنا در این فضای فکری و با هدف ارائه روشی نظام‌مند برای تحلیل ارتباط سیاست داخلی و خارجی کشورها و بازگرداندن نظم به حوزه نظری علوم انسانی ارائه گردید. این نظریه به سرعت و ابتدا توسط خود وی به عنوان ابزاری در سیاست مقایسه‌ای برای مطالعه نظام‌مند شباهت‌ها و تفاوت‌های سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار گرفت (Rosenau, 1984 و Rosenau 2000 و Rosenau 2005). ضمن اینکه این نظریه در قالب نظریه تحلیل سیستم‌ها برای بررسی تحولات تاریخی کشورهایی که اثرپذیری بیشتری از ساختار روابط بین‌الملل داشته‌اند نیز به کار رفته است (خلیلی ۱۳۸۸: ۴۹ و امینی ۱۳۸۶: ۲۱۹ و باقری دولت‌آبادی ۱۳۹۸: ۸).

پژوهش‌های دکتر محسن خلیلی درباره تاریخ تحولات دوره قاجاریه نمونه‌ای از کاربرد این روش در تحلیل سیاست داخلی ایران می‌باشد (خلیلی ۱۳۸۷). تحقیق حاضر نیز نمونه‌ای نوآورانه از کاربرد و بهره‌گیری از نظریه پیوستگی جیمز روزنا در تحلیل سقوط رژیم حسنی مبارک می‌باشد و امید دارد تا همزمان داده‌های مربوط به سطوح فردی، گروه‌های اجتماعی، گروه‌های ذی‌نفوذ و روابط بین‌الملل را در فهم منطق درونی تحولات بهار عربی مصر بررسی و تبیین جامع‌تر و کاربردی‌تری ارائه نماید.

روزنا با تأثیر از اندیشه‌های پارسونز (Talcott Parsons) در تقسیم حوزه اجتماعی به چهار بخش اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی، تلاش می‌کند که حوزه قدرت سیاسی و سیاست

خارجی را با نگاهی بین رشته ای و مدلی تلفیقی بررسی کند. این مدل ترکیبی از مدل های مبتنی بر دو سطح تحلیل است که پنج دسته متغیرهای مستقل تاثیرگذار در آن بررسی شده و روزنا از آن به مدل پیوستگی یاد می کند (سیف زاده، ۱۳۸۹: ۴۷۹):

الف) متغیر فرد: نخستین متغیر در نظریه پیوستگی جیمز روزنا، متغیر «فردی» است که شامل خصوصیات شخصیتی و منحصر به فرد تصمیم گیرندگان یک کشور می شود. این متغیر شامل ویژگی های فردی، برداشت ها و تصورات، انگیزه ها، ارجحیت ها، سبک رهبری و شیوه تصمیم گیری، جهان بینی و نظام باورهای تصمیم گیرندگان می شود.

ب) متغیر نقش: متغیر دوم مستقل از متغیرهای موثر بر تصمیمات و تحولات اداره عمومی کشور پس از ویژگیهای شخصی، به الزامات اداری و نقش های اجرایی تصمیم گیرندگان دولتی مربوط است. در واقع، متغیرهای وابسته به نقش عبارت است از؛ تاثیرگذاری پست و مسئولیت بر رفتار مسئولان که به صورت شرح مشاغل و مسئولیتها یا قواعد رفتاری مورد انتظار از آنان تعریف می شود و محدودیت رفتاری برای تصمیم گیرندگان و رویه های ثابت و مستمر در حکومت داری را موجب می شود.

پ) متغیر دولتی یا بروکراتیک: این متغیر به آن جنبه هایی از ساختار حکومتی اشاره می کند که گزینه های سیاست ورزی را محدود ساخته یا افزایش می دهند. نوع رژیم سیاسی و میزان توجه به افکار عمومی و باز بودن نسبت به حضور گروه های ذی نفع در تصمیم گیری های کلان و همچنین شیوه رابطه قوه مجریه و مقننه در سیاست نمونه ای از متغیر حکومت است که گزینه های بازیگران در روندهای تصمیم گیری و اتخاذ سیاستها را تحت تاثیر قرار می دهد.

ت) متغیر اجتماعی: این متغیر در اصل بیانگر اراده و افکار عمومی اجتماع در خصوص وضعیت مطلوب و ماهیت تصمیم های منتهی به آن می باشد. این متغیر تمامی نهادهای غیردولتی و غیرسازمانی یک جامعه که در روند اتخاذ تصمیم های کلان موثر هستند را شامل می شود. جهت گیری های ارزشی عمده یک جامعه، میزان وحدت ملی، میزان صنعتی شدن، گروه ها، انجمن ها و سازمان های غیر دولتی، متغیرهایی هستند که در تعیین محتوای آرمان ها و سیاست های یک کشور مشارکت دارند. تحقق عینی موارد یاد شده در متغیر «جامعه» به مانند دو متغیر «نقش» و «حکومت» را تنها می توان در

چارچوب نظام های باز سیاسی (دموکراتیک، پیشرفته اقتصادی و توسعه یافته) متصور بود. در چنین جوامع متکثری است که انبوهی از ورودی ها از طریق ده ها گروه، انجمن، سازمان غیر دولتی و به ویژه مراکز تحقیقاتی و فکری مستقل و غیر دولتی وارد نظام تصمیم گیری کشور می شوند که نتیجه آن اتخاذ راهبردهای مختلف سیاسی خواهد بود.

ث) متغیر سیستماتیک یا نظام بین الملل: دولت ها در روند تصمیم گیری های خود فقط تحت تأثیر محیط داخلی و متغیرهای آن نیستند، بلکه از ساختار نظام بین الملل، مرکز و روابط قدرت حاکم بر آن نیز تأثیر پذیرفته و مجبور به بازنگری در رفتار خود می باشند. متغیرهای محیط بین الملل شامل جنبه های انسانی و غیر انسانی محیط خارجی یا هر کنشی است که در خارج روی می دهد و گزینه های سیاست داخلی تصمیم گیرندگان را مشروط و تحت تأثیر قرار می دهد. میزان تأثیرگذاری متغیرهای محیطی و بین المللی به طور مستقیم به میزان قدرت یک کشور بستگی دارد و سلسله مراتب غیر دستوری بازیگران بسته به میزان قدرت آنها در تحدید رفتارهایشان موثر می باشد (Rosenau, 1971. 138-159) و (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۷۶).

۴. بررسی متغیرهای نظریه پیوستگی جیمز روزنا در تحولات بهار عربی مصر

در این بخش، متغیرهای ارائه شده در نظریه پیوستگی روزنا به ترتیب مورد واکاوی قرار گرفته و نقش آنها در شکل گیری بهار عربی و سقوط رژیم حسنی مبارک تبیین خواهد شد.

۱.۴ نقش متغیر «فردی» در تحولات بهار عربی مصر

یکی از ویژگی های اصلی ساخت قدرت سیاسی مصر انحصار قدرت در دستان یک فرد می باشد، لذا شناخت چارچوب های عمل دولت های فرد محور، در سرنوشت آنها بسیار اساسی خواهد بود (باقری ۱۳۹۲: ۲۳۱). یکی از مهمترین فرصت های استفاده از نظریه همبستگی جیمز روزنا این است که امکان بررسی کهن الگوهای شخصیتی را در سطح فردی یا شخصیت حسنی مبارک و در سطح اجتماعی یا جامعه مصر ممکن ساخته است و این موضوعی است که به جرات می توان گفت در تحلیل های مرتبط با بهار عربی مصر مورد غفلت واقع شده است.

یونگ؛ کهن الگو را آن دسته از ادراکات به ارث رسیده به فرد یا اجتماع می داند که حاصل فرایندهای ناخودآگاه می باشند و به عنوان یک ذخیره ارثی، تصویر نخستین و سرمشق ابتدائی کنش های فرد یا اجتماع عمل می کنند (یونگ ۱۳۹۸). انسان ها و اجتماع از طریق تراکم تجربه زیسته و با هدف هدایت گرایز طبیعی به کنش هایی هماهنگ و واجد معنا در مسیر رفع تنش های روانی، برخی قالب های نمادی را ساخته و در طول زمان آن را درونی می کنند و از این طریق به هویت خود در جامعه شکل داده اند.

حسنى مبارك- همانند ناصر- دارای ویژگی های شخصیتی «حاکم» بود و به چیزی به جز قدرت، موفقیت و ارتباطات آمرانه با زیردستان و مردم راضی نمی شد و خود را نماد برتری و رهبری مصر در جهان عرب تصور می کرد. تداوم چنین ویژگی های شخصیتی، موجب شکل گیری چارچوب مشخصی در حکومت داری مصر شده بود که با استفاده از اندیشه های ماکس وبر، از آن به عنوان «دولت های نئوپاتریمونیا» یاد می شود (سیف زاده ۱۳۷۶:۲۳). حکومت های نئوپاتریمونیا، دولت های به نسبت مدرن شده ای هستند با این تفاوت که در آن ها حاکمان نه از طریق پیروی از قوانین موضوعه، بلکه به واسطه نظام گسترده حمایت شخصی وفاداران و چاکران خود بر جامعه حکومت می کنند. چنین دولت هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر مجلس، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند، اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات حاکم، سخن نهایی می باشد (گلدستون ۱۳۸۵:۱۱۱).

حسنى مبارك از یک طرف به عنوان فرمانده عالی نیروهای مسلح، رئیس دیوان عالی قضات، پلیس و نیروهای امنیتی محسوب می شد و از طرف دیگر دارای حق تعیین و یا برکناری نخست وزیر، وزرا، کارمندان مدنی، انحلال مجلس، اعتراض بر قوانین صادر شده از سوی مجلس و در خواست اصلاح قانون اساسی بود. ضمن اینکه در تمام طول دوره حکومت خود از ابزار اعلام و وضعیت فوق العاده که اختیار بازداشت موقت هرکسی که وی را تهدیدی بر ضد امنیت ملی می دانست، به وی داده بود نیز بهره می برد (کشاوری ۱۳۹۴:۳۰). بدین ترتیب مبارک بر مبنای آمیزه ای از استفاده از زور و ساز و کار حامی پروری - وفاداری و تمرکز قدرت در دستان خود، بر جامعه مصر حکومت می کرد و اگرچه عناوین رسمی و نهادهای به ظاهر دموکراتیک وجود داشتند ولی قدرت اصلی در اختیار خود وی قرار داشت و با این روش امکان آن را یافته بود تا با اعطای امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و بهره گیری از حس ریاکاری و نفع پرستی مقامات از یک

سو و سرکوب گسترده و ایجاد حس ترس از سوی دیگر، شبکه ای از حامیان حکومت خود را در مناصب کلیدی نظامی و قضایی به کار گرفته و قدرت خود را تداوم بخشید. بر اساس این وضعیت، نقش متغیر فردی در سقوط رژیم حسنی مبارک به تدریج روشن می شود. ایجاد فساد گسترده در تمام سطوح حکومت مصر، نفرت و ناامیدی از اصلاح پذیر بودن حکومت و احساس محرومیت نسبی، تبعات چنین شیوه حکمرانی بود. بدون شک بارزترین پدیده ای که نقش موثری در شکل گیری اعتراضات مصر داشته فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و نخبگان وابسته بوده است. در خصوص خانواده مبارک همواره از ثروت بین ۴۰ تا ۷۰ میلیارد دلاری صحبت می شد و اینکه ۳۹ مسئول بلند پایه نزدیک به جمال مبارک فرزند حسنی مبارک، هر کدام بیش از یک میلیارد دلار اندوخته بودند (نیاکویی ۱۳۹۱: ۲۵۲). این وضعیت بخصوص با گسترش فضای مجازی به یکی از دستمایه های مخالفان برای انتقاد به حسنی مبارک بدل شد. این وضعیت در زمانی بود که بسیاری از مردم مصر برای فرار از فقر به کار در کشورهای عربی خلیج فارس و یا حتی مزدوری نظامی در بحران های کشورهای مختلف از جمله افغانستان و سودان می پرداختند.

۲.۴ بررسی متغیر «نقش» در تحولات بهار عربی مصر

روزنا در مورد جایگاه متغیر مستقل «نقش» در تصمیمات کارگزاران و تحولات کشورها بر این نکته مهم تاکید می کند که اهمیت این متغیر را تنها می توان در کشورهای دموکراتیک و قانونمند مشاهده نمود که به رغم چرخش قدرت و تغییر دولت ها (که برآمده از احزاب سیاسی مختلف هستند)، تغییرات بنیادین و ناگهانی در آن کشورها رخ نمی دهد. به عبارت دیگر در چنین نظام هایی، رهبران دولت ها در اتخاذ سیاستها، انتخاب گزینه ها و شیوه های اجرایی از آزادی عمل بی حد و حصر برخوردار نیستند و بسیاری از ویژگی های فردی و شخصیتی رهبران به واسطه ضرورت های شغلی و مسئولیتی آن ها محدود و تعدیل می شود. وجود توافق و تفاهمی پایه از مفهوم منافع ملی، مصلحت عمومی، آرمان های سیاسی و جهت گیری های سیاست خارجی که مبتنی بر انباشت تجارب تاریخی و فشار افکار عمومی می باشد، خطوط راهنمای رفتار، گفتار و عملکرد رئیس جمهور را تا حدود زیادی روشن و پیش بینی پذیر می سازد. این عوامل در حقیقت به عنوان ابزارهایی در اختیار رئیس جمهور محسوب می شوند و بهترین حالت زمانی است که ویژگی های شخصیتی رئیس

جمهوری منجر به افزایش توانایی وی در بهره‌گیری هرچه بیشتر، بهتر و اثربخش‌تر از این ابزارها برای پیشبرد منافع و خیر عمومی قرار گیرد.

با این توضیحات واضح است که این امر در چارچوب نظام‌های اقتدارگرایی چون مصر دوره حسنی مبارک معنا و مفهومی نداشته باشد. در واقع در این کشور، یکی از دیگر نتایج شخصیت استبدادی حاکم، شکل‌گیری شبکه‌ای از مریدان و وفاداران در اطراف مبارک بود که به تدریج باعث کژفهمی ارزش‌های بنیادین و سیر تحولات جامعه مصر گردید. در وضعیت حامی پروری، اعطای مناصب اداری، به عنوان مرحمتی مخصوص مقربان خواهد بود و بنابراین صاحب منصبان اداری بیشتر به خاطر افزایش منزلت خود نزد شخص حاکم، برنامه‌ها را تدوین و اجرا می‌نمایند و نه ارائه خدمات عمومی. این ویژگی در دوران مبارک در قالب حزب دموکراتیک ملی به عینه نمایان بود و اعضای اصلی حزب، طی دو دهه منتهی به انقلاب، مناصب حکومتی را به طور کامل اشغال نموده و از رانت قدرت برخوردار می‌شدند. نتیجه ناگزیر چنین وضعیتی شکل نگرفتن سنت‌های سیاسی مورد وفاق از خلال تجربه اندوزی، روزمرگی و نوسان‌های غیر قابل پیش‌بینی در تصمیمات مبارک شده بود.

بنظر می‌رسد مهمترین ضعف حکومت حسنی مبارک در این بخش، ناتوانی وی در شکل‌دهی به ساختارها و سنت‌هایی برای نهادینه کردن سپهر سیاست و تحلیل و پیگیری منافع ملی مصر جهت استفاده آیندگان بود. بدین ترتیب وی در فهم و شناخت روند تحولات بین‌الملل و پیشران‌های حاکم بر جهان، غافل ماند. هیچ اقدام بنیادی برای آسیب‌شناسی نظام اقتصادی و رهایی از وابستگی به کمک‌های خارجی صورت نگرفت و در بهره‌گیری از موقعیت ژئوپلیتیک مصر در ارتباط با قدرت‌های بزرگ و گسترش پیوندها برای ارتقای جایگاه کشور غفلت به عمل آمد (مسعودنیا ۱۳۹۱: ۱۶۳).

به عنوان یک نمونه از این وضعیت می‌توان به وضعیت مالی دولت و ارتش مصر اشاره نمود؛ پس از عقد قرارداد کمپ دیوید و در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۲، مصر دومین کشور دریافت‌کننده کمک‌های مالی و نظامی از آمریکا بود که میزان آن تا ۱۹ میلیارد دلار کمک نظامی و ۳۰ میلیارد دلار کمک مالی نیز تخمین زده می‌شود. حکومت مصر پس از ناصر همواره یکی از مهم‌ترین عوامل تداوم قدرت خود را در وابستگی به آمریکا می‌دید و در گسترش شبکه ارتباطات مالی، سیاسی و نظامی منفعل بود. به همین دلیل ارتش مصر به طور کامل استقلال خود را در حفظ و دفاع از منافع ملی مصر از دست داده و تحت نظارت آمریکا فعالیت می‌نمود. وابستگی مصر به این کمک‌ها هر ساله بیشتر می‌شد و مبارک تا آخرین زمان

باقی ماندن در قدرت، برنامه ای برای اصلاح این وضعیت به عنوان یکی از مهمترین تهدیدهای علیه امنیت ملی نداشت (جعفری ۱۳۹۲: ۹).

همچنین حسنی مبارک در مسیر نقش خود به عنوان راهبری اقتصاد مصر نیز موفق نبود. اگرچه تلاش های وی برای انجام اصلاحات اقتصادی در طول دهه پایانی حکومت، شدت بیشتری یافته بود و با حمایت نهادهای مالی و مشاوره ای بین المللی، خصوصی سازی و مقررات زدایی در مصر آغاز شد، سیاست های توسعه اقتصادی وی با مشکلات زیادی روبرو گردید. بین سالهای ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ اقتصاد مصر، رشد ۷ درصدی را تجربه کرد و شاخص های اقتصادی بهبود یافت (Developing 8 Countries Organization, 2011). اما علیرغم این تحولات مثبت، بخش خصوصی واقعی هیچ گاه نتوانست قدرت بگیرد و امتیازات و انحصارات اقتصادی که تنها در میان شبکه حامیان مبارک توزیع شده بود، مانعی مهم در سر راه ایجاد رفاه اقتصادی بود. به تدریج و با گسترش بخش خصوصی واقعی، تعارض ها و تنش ها میان آنها نمایان تر گردید. در زمان مبارک در حدود ۴۷۰ شرکت وجود داشت که مالکیت، کنترل و یا مدیریت شان بر عهده کسانی بود که با خانواده مبارک ارتباطات نزدیکی داشتند. این افراد یا پست های سیاسی در دولت داشتند یا عضو حزب دموکراتیک ملی بودند و فضا را برای فعالیت شرکت های خصوصی واقعی در اقتصاد مصر به شدت محدود می کردند (مقدس ۱۳۹۱: ۱۱). بدیهی است رفع تعارضی به این مهمی که سرنوشت توسعه اقتصادی آینده مصر بدان وابسته بود، یکی از مهمترین انتظارات از رئیس جمهوری به شمار می رفت، اما مبارک به دلیل ویژگی های شخصیتی و تعارض منافع شخصی و عمومی، در تصمیم گیری کاملاً متزلزل عمل نموده و در حقیقت تا پایان دوره خود، نتوانست تصمیم قاطعی در این حوزه بگیرد.

نهایتاً از این بخش می توان نتیجه گرفت که یکی از عوامل اصلی سقوط رژیم حسنی مبارک در چارچوب نظریه جیمز روزنا را می توان در ناامیدی عمومی از توانایی و کفایت وی در ایفای نقش رئیس جمهوری مردم مصر و برآوردن آرزوهای ملی آنها از جمله رفع فقر و فساد، رهبری جهان عرب و جهان اسلام، سیاست خارجی مستقل بخصوص توانایی تصمیم گیری مستقل در شیوه حمایت از آرمان های مردم فلسطین دانست. وابستگی بیش از حد نهادهای تصمیم ساز به مبارک در دوره بحرانی منتهی به انقلاب، آنها را منفعل و ناکارآمد نموده و دست مبارک را از مشاوران قوی و نهادهای کارآمد و دارای تجربه برای مدیریت اوضاع تهی

نموده و این نهادها تنها به تماشاگرانی تبدیل شدند که تنها به حفظ و بقای خود در دوره بعد از وی می اندیشیدند (طارش ۲۰۱۲: ۱۳).

۳.۴ بررسی نقش متغیر «حکومت» در تحولات بهار عربی مصر

دولت مصر را می توان، دولتی شبه رانتیر نامید چراکه اقتصاد این کشور عمدتاً به کمک های خارجی، درآمد حاصل از عوارض کانال سوئز و درآمد کارگران مصری شاغل در خارج از کشور وابسته است. رانتیرسم سه تاثیر عمده بر ساخت دولت دارد: ۱- افزایش استقلال دولت از جامعه، ۲- ایجاد مانع در مسیر توسعه سیاسی و ۳- تضعیف توانایی استخراجی و بازتوزیعی دولت. از سوی دیگر تاثیر رانتیرسم بر روابط دولت و جامعه را می توان به دو صورت عمده مشاهده کرد: ۱- دگرگونی در قشر بندی اجتماعی و ۲- تغییر شکل تعامل دولت و جامعه و به عبارت دیگر تضعیف ماهیت نمایندگی دولت (کشاورز شکری ۱۳۹۴: ۴۰).

ساختار رانتی دولت و اقتصاد سیاسی مصر موجب تاثیرات مخرب اجتماعی و سیاسی گردید و رابطه میان دولت و جامعه مدنی به صورت نامتوازن، نامناسب، غیر قابل رشد و یک طرفه درآمد. عدم وابستگی دولت به جامعه در زمینه دریافت مالیات، حکومت را قادر ساخت تا از طریق استخدام دولتی و هزینه کردن وام های دریافتی از کشورهای دیگر در برنامه های مردم پسندانه، به خرید سکوت و رضایت مقطعی جامعه اقدام نماید. مبارک از دستگاه عظیم و گسترده دولت برای حفظ و تثبیت حکومت بهره می برد اما بزرگی و ناکارآمدی این نهاد و ایجاد نارضایتی عمومی از عملکردهای اجرایی، خود یکی از عوامل ایجاد بحران مشروعیت شد. به تدریج کارکنان دستگاه های اجرایی مصر به عددی نزدیک به ۶ میلیون نفر نزدیک شد، ضمن اینکه پایین بودن درآمد اکثریت آنها، زمینه را برای فساد اداری و ارتشاء فراهم می کرد (احمد النجار: ۲۰۱۱).

وضعیت ساختاری دولت مصر در هم افزایی با ویژگی های شخصیتی حسنی مبارک، در حوزه قضایی و قانونگذاری نیز موجب تقویت ناکارآمدی و استبداد سیاسی بود. تلاش حکومت حسنی مبارک در مسخ ماهیت دستگاه قضایی و تقنینی، سبب عملکرد منفعلانه و جانبدارانه این دستگاه ها شده بود. وجود نهادهای صوری دموکراتیک در واقع تنها برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت شخصی قدرت بوده و این نهادها هرگز نتوانستند قدرت خود را به صورت مستقل اعمال نمایند و همواره تابع قوه مجریه و شخص حسنی مبارک بودند. به همین دلیل از نظر عمومی مسئولیت نهایی کفایت اجرایی دولت نیز بر عهده خود وی به شمار

می آمد (مقدس ۱۳۹۸: ۲۷۰). نظام سیاسی مصر در دوران مبارک در واقع نوعی دموکراسی ظاهری و مبتنی بر هژمونی حزب حاکم، حزب دموکراتیک ملی بود. این حزب اکثر کرسی های پارلمان را در اختیار داشت علیرغم اینکه تا ژانویه ۲۰۱۱ و شکل گیری بهار عربی، ۲۴ حزب سیاسی تاسیس شده بود ولی هیچیک از این احزاب توان و امکان رقابت با حزب حاکم را نداشتند، هفت انتخابات برگزار شده در دوره ی مبارک به گواه خبرگان و کارشناسان آکنده از تقلب و تخلف بود و به همین خاطر بود که نسبت مشارکت مردم در پایین ترین حد خود قرار داشت چرا که نتیجه انتخابات از قبل معلوم بود (Blaydes, 2011). قانون اضطراری که از سال ۱۹۸۱ و پس از ترور انورالسادات در کشور مصر اعمال می شد نیز به عنوان ابزاری برای محدود کردن آزادی ها و توقیف و بازداشت افراد و احزاب مخالف حکومت به کار می رفت. رژیم حسنی مبارک در یک دهه پایانی حکومت خود، قریب به ۱۰۳۳ نفر را با استناد به این قانون به دادگاه فراخواند و احکام مختلفی در ارتباط با آنها صادر گردید (نیاکوئی، ۱۳۹۱، ۴۰).

به عنوان جمع بندی این بخش بنظر می رسد هر چه سازمان دولت مصر گسترش و تمرکز بیشتری پیدا کرد، در ابعاد مختلف با چالش هایی روبرو گردید که همواره بر حجم و عمق آنها افزوده می شد. مبارک برای انجام هر چه بهتر حکومت داری مبتنی بر شخصیت مقتدر خویش، جایگاه نقش ریاست جمهوری و دولت را نیز دچار تغییرات بنیادی نموده بود. وی همواره از ترفند قدیمی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» برای هدایت امور کشور بهره برداری می نمود و با هدف جلوگیری از ایجاد ائتلاف نخبگان بر ضد خودش، کارها و ماموریت هایی که برای حکومت جنبه حیاتی داشت را هرگز به فردی خاص یا سازمانی واحد، واگذار نمی نمود، بلکه با ایجاد نهادهای موازی و ایجاد موازنه منفی و کشمکش میان آنها، موجب تزلزل، ناکارآمدی و وابستگی نهایی آنها به تصمیمات خود شده بود و بدین طریق تلاش می کرد تا نظارت دائمی خویش را روی افراد و سازمان ها اعمال کرده و از افزایش قدرت آنها جلوگیری کند. افرادی که قدرت بسیاری به دست می آوردند و یا در وفاداری آنها تردیدی پیدا می شد به سرعت از صحنه سیاسی کشور حذف می شدند، اما تبعات اینگونه سیاست ورزی در طول تاریخی طولانی و به تدریج، نتایج خود را بروز داد. هر چه سازمان های دولتی گسترش بیشتری پیدا کردند، درصد بیشتری از بودجه را به خود اختصاص داده و با حذف حمایت های عمومی و خدمات اجتماعی، بسیاری از طبقات فقیر از کفایت دولت در پیشبرد توسعه کشور دچار سرخوردگی و ناامیدی شدند. بدهی های کلان خارجی و ناکارآمدی نهادهای اقتصادی، دولت مصر را مجبور به اجرای سیاست های خصوصی سازی و آزاد سازی قیمت ها تحت نظارت

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کرد اما این خصوصی سازی ها نیز در حقیقت به واگذاری صنایع بزرگ ملی به برخی وابستگان حکومت مبارک تبدیل شد. این وضعیت به چرخه مخرب و فزاینده ای از تحمیل فشارهای ناشی از ناکارآمدی دولت به جامعه از طریق ابزارهایی همچون مالیات ستانی و حذف یارانه ها تبدیل شده و طبیعتاً موجب افزایش نارضایتی عمومی بود. برخی تحلیل گران نتایج این چرخه مخرب از جمله تصویب قوانین جدید مالیاتی در سال ۲۰۰۵، که باعث فشار زیادی به طبقات متوسط مصری شد را یکی از عوامل اصلی سقوط رژیم حسنی مبارک می دانند (توفیق ابراهیم ۱۹۹۹: ۳۰).

۴.۴ نقش متغیر «اجتماعی» در تحولات بهار عربی مصر

جامعه مصر دارای شکاف های فعال فراوانی می باشد. یکی از مهمترین شکاف ها مربوط به اسلام سیاسی و هواداران آن در مقابل چپ ها و ناصریست های عرب گرا می باشد که همه آنها به صورت موثری در جامعه مصر حضور و فعالیت دارند. یکی دیگر از شکاف های فعال در جامعه مصری، شکاف میان مسلمانان و مسیحیان قبطی می باشد. تعامل و نزاع های تاریخی این گروه های اجتماعی، یکی از مهمترین پیش ران های تاریخ معاصر مصر بوده است (درویشی ۱۳۹۴: ۱).

جامعه قبطیان مصر؛ در دوره استعمار مورد توجه فرانسوی ها بوده و صاحب زمین های فراوانی شده بودند و در دوره مبارزه با استعمار هدف طبیعی حملات مسلمانان و آزادیخواهان مصری قرار گرفتند. پس از انقلاب افسران آزاد در انقلاب ۱۹۵۲، «حزب وفد» که شمار زیادی از رهبران سیاسی قبطیان در آن عضویت داشتند، از فعالیت منع شده و همزمان قوانین اقتصادی سوسیالیستی ناصر، ضربه شدیدی به منافع اقتصادی قبطیان مصر وارد کرده و فراتر از این دو اقدام؛ ناسیونالیسم عربی مورد تأکید ناصر متضمن مضامین اسلامی نیز بود که تهدیدی هویتی برای قبطیان به حساب می آمد. از این رو، نوعی «تجدد خواهی قبطی» نظیر «تجدد خواهی اسلامی» نیز در این کشور شکل می گیرد که با ارسال کمکهای مالی قبطیانی که مجبور به ترک وطن شده بودند به فعالین داخلی و افتتاح شعبه های کلیسای قبطی در کشورهای مقصد، در قالب «گروه فشار» بر حوادث مصر تأثیر می گذارند (برزگر ۱۳۸۶: ۱۲۱).

پس از ناصر، انور سادات، رئیس جمهور بعدی مصر از اسلام گرایان در بند و قبطیان ناراضی به منظور ایجاد موازنه و تضعیف ناصریون باقیمانده بر مسند امور و نیز کمونیست ها بهره گرفت (دکمجیان ۱۳۷۷: ۵۹). خصومت سادات با ناصری ها، فرصت مناسبی را برای رشد

اسلام‌گرایان فراهم آورد، اما اسلام‌گرایانی که در زندان به تدریج به سمت گرایش‌های افراطی و تندروانه سید قطب، متمایل شده بودند، عامل ترور خود وی شدند.

آنگونه که در بخش‌های قبلی اشاره گردید، رژیم حسنی مبارک با اتکاء به درآمدهای رانتی، کمک‌ها و حمایت‌های خارجی ناشی از انعقاد پیمان کمپ دیوید و نهایتاً شخصیت اقتدارگرای خود، چندان احتیاجی به ایجاد توازن بین گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی احساس نمی‌کرد. بدین ترتیب طی سه دهه حکومت وی جامعه مدنی همواره سرکوب شد، احزاب سیاسی ممنوع، روزنامه‌ها بسته، فعالین سیاسی و روشنفکران مخالف حکومت با هر مرامی بازداشت می‌شدند، دستگاه قضایی فاسد و مجری اوامر وی شد و بر نشر کتاب و فعالیت‌های دانشگاهی نظارت شدیدی انجام می‌گرفت (توفیق ابراهیم ۲۰۱۱: ۲۰۹). تنها پس از پیروزی انقلاب بود که جامعه مصری به روشنی به میزان تکثر اجتماعی خود آگاه شد. بر اساس محاسبه‌ای در ابتدای انقلاب، ۲۱۶ ائتلاف مختلف تشکیل شده بود که هر یک مطالبات و درخواست‌های صنفی، گروهی، اجتماعی و... خاص خود را که طیفی گسترده از هواداری لیبرالیسم تا سلفی‌گری را شامل می‌شد، پیگیری می‌کردند (Abdalla, 2015: 65).

این شرایط به صورت طبیعی مانع از گفتگو و بحث آزاد درباره سرشت و جهت تحولات اجتماعی شده و بستری برای نوعی کنش ورزی ایجاد می‌کند که تحلیل‌گران از آن با عنوان «ناجنبش‌های اجتماعی» (social nonmovement)، یاد می‌کنند. این مفهوم که از آن در تحلیل رویدادهای منتهی به انقلاب مصر و سرنگونی حکومت مبارک بهره برده می‌شود به اقدام‌های جمعی بازیگران غیر متمرکز و پراکنده اشاره می‌کند که کنش‌های پراکنده اما مشابه آنها، با وجود اینکه فاقد ایدئولوژی، رهبر و یا سازماندهی مشخصی می‌باشد، به تحول‌های گسترده منجر می‌شود. شهروندان در فضای انسداد سیاسی به صورت خلاقانه در زندگی روزمره و کف خیابان با رفتارهایی جزئی و استفاده از شبکه‌های اجتماعی اقتدار دولت و حکمرانی مبتنی بر وحشت آفرینی آن را به چالش کشیده و خواست‌های خود را تجمیع می‌کنند (حاجی ناصری ۱۳۹۷: ۱۸۰). این ناجنبش‌ها به تدریج موجب شکل‌گیری هویتی مشترک در میان معترضان شده و در میان اقشار مختلف، کانون‌های مدنی، اتحادیه‌های صنفی و... به صورت مطالبات جزئی، بازتولید می‌شود و منتظر می‌ماند تا در فرصت‌های بدست آمده که رژیم با تفرقه داخلی یا فشار بین‌المللی روبرو می‌شود تبدیل به کنش جمعی بنیان‌برافکنی شود.

وضعیت وخیم اقتصادی مردم مصر که در بخش‌های قبلی مرور شد و زندگی بیش از یک سوم مردم مصر در فقر مطلق که روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می‌شد همزمان با انسداد

سیاسی رژیم مبارک به این امر منجر شده بود که فعالیت های اجتماعی به صورت جایگزینی برای فعالیت های سیاسی مطرح شود. شکل گیری سازمان های مردم نهاد خیریه، برگزاری جلسات هفتگی میان حلقه های خویشاوند از جمله زنان، جوانان، مذهبیون، اصناف و... و تبادل تجربه بین آنها برای فرار از سرکوب حکومتی طی چند دهه و بخصوص کاربرد فناوری های نوین جهت انتقال پیام در عین ناشناس ماندن، نمود شکل گیری ناچینش های اجتماعی در مصر بود. در دوره منتهی به انقلاب مصر؛ برخی رویدادهای به ظاهر ساده باعث شد که این ناچینش ها، احساس کنند که توانایی عمل به صورت جنبش اجتماعی را نیز دارند؛ جرقه این کار با ایجاد کمیته اینترنتی بین جوانان مصری در ششم آوریل ۲۰۰۸ برای تجمع و حمایت از کارگران یک کارخانه نساجی دولتی که به حقوق کم و گرانی معترض بودند، در مقابل آن کارخانه شکل گرفت و معترضین، خود نیز باور نمی کردند با این روش بتوانند تعداد فراوانی از جوانان را در یک نقطه و یا یک هدف جمع کنند. یکی دیگر از این اقدامات، صفحه فیس بوکی «ما همه خالد سعید هستیم»، بود که نقش عمده ای در قیام مصر ایفاء کرد. این صفحه به منبعی مهم برای اطلاعات، مشاوره و پیشنهاد تبدیل شده بود و صدها هزار تعقیب کننده داشت. گروهی دیگر از جوانان که در قیام مردم مصر نقش داشتند، هواداران باشگاه های مختلف فوتبال بودند. آنچه این گروه از جوانان را در کانون توجه ها قرار می داد، شجاعت و آمادگی آنها برای درگیری فیزیکی با پلیس و نیروهای امنیتی بود. تجربه آنها در خصوص چگونگی مبارزه با خشونت پلیس مصر، در حوادث میدان تحریر در هنگامه تظاهرات نقش ارزشمندی داشت (حاجی ناصری ۱۳۹۷: ۱۸۸).

۵.۴ نقش متغیر «محیط بین الملل» در تحولات بهار عربی مصر

نظام حکومتی مصر در طول ۳۰ سال حکومت حسنی مبارک، غرور و حیثیت ملی مصری ها را خدشه دار کرده بود. مصر که زمانی به واسطه ندای پان عربی عبدالناصر، طلایه دار جریان های عربی بود، در اثر پیمان کمپ دیوید، جایگاه پیشرو و مرجع خود را در جهان عرب از دست داد و به دلیل وابستگی به کمک های مالی و نظامی خارجی، در منطقه نیز نقش نازلی یافت (جعفری ۱۳۹۲: ۹). در این شرایط، تمامی نیروهای سیاسی مصر اعم از ملی گراها و اسلام گرایان خواهان بازگشت قدرتمند مصر به صحنه معادلات منطقه ای و به خصوص بازتعریف نقش این کشور در مناقشه اعراب و اسرائیل بودند و این انگیزه، نقش مهمی در انقلاب علیه رژیم مبارک از سوی مردم داشت (قرنی ۱۳۹۱: ۲۲۱).

نقش دیگری که تحولات نظام بین الملل در سقوط مبارک ایفاء کرد را می توان ایجاد شرایط مساعد بین المللی با تضعیف حمایت خارجی نامید. در دوره منتهی به سرنگونی مبارک، ایالات متحده در زمان رئیس جمهور دموکرات اوباما، ضمن حمایت مالی و تسلیحاتی از رژیم مصر همزمان از اهدافی چون حقوق بشر، آزادی سیاسی و دموکراتیک شدن نیز به گونه ظاهری حمایت می نمود و از حاکمان مصر می خواست اقداماتی در جهت دموکراتیک شدن انجام دهند. با چنین درخواستی و به دلیل اطلاع مبارک از پروژه تغییر در کشورهای اسلامی از طریق «اسلام گرایان میانه رو» که از سال ۲۰۰۷ توسط موسسه رند با هدف تغییرات کنترل شده، غیر هیجانی و تدریجی، در دستورکار آمریکا بود، موجبات هراس حسنی مبارک فراهم گردید و این دکترین جدید، بنیان های روان شناختی اعتماد به نفس مبارک به ویژه در سرکوب مخالفان را با اختلال مواجه نمود (ساسانیان و دهقانی فیروزآبادی ۱۳۹۷: ۱۳).

در حقیقت فشار آمریکا به حسنی مبارک برای اصلاحات از دوره بوش پسر و پس از حوادث یازده سپتامبر شروع شده بود. جرج بوش در اولین سخنرانی سالیانه خود در ۲۰۰۵ در کنگره آمریکا تأکید کرد که در خاورمیانه، دموکراسی را نمی توان قربانی امنیت کرد. پس از این سخنان، کاندولیزا رایس وزیر خارجه وقت آمریکا، راهی مصر شد و در دانشگاه قاهره از تز «خاورمیانه جدید»، یعنی گسترش دموکراسی و آزادی، رشد آموزش و انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی سخن گفت. این فشارها باعث شد انتخابات ۲۰۰۵ پارلمان مصر در فضایی نسبتاً آزادتر برگزار شود و در نتیجه، بیش از ۸۰ کاندیدای مستقل ولی وابسته به اخوان المسلمین به مجلس راه یافتند (Lynch, 2011: 32). در عین حال، پس از ناکامی آمریکا در عراق، استراتژی خاورمیانه جدید کنار گذاشته شد و بار دیگر استراتژی پشتیبانی از متحدین منطقه ای مثل مصر و سعودی در دستور کار قرار گرفت. هرچند این دوره آسیب زیادی به مشروعیت و مقبولیت حضور آمریکا در منطقه زد (واعظی، ۱۳۹۲، ۳۰۳). به همین دلیل بود که پس از شکل گیری انقلاب در دوره حزب دموکرات به رهبری اوباما، که به دنبال بازسازی چهره آمریکا در منطقه بود، ایالات متحده دخالتی جدی و فراگیر برای نجات وی صورت نداد. سیاست خارجی اعلانی اوباما، پس از یک دوره حاکمیت جمهوری خواهان که سیاست خارجی واقع گرا و مداخله گر را به نمایش گذاشته بودند، بر بازگشت به اصول گرایی و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی و بازسازی تصویر آمریکا به ویژه در میان ملل خاورمیانه از طریق به کارگیری قدرت نرم، تأکید می کرد.

۵. نتیجه گیری

با ارائه و بررسی نقش متغیرهای پنج گانه نظریه پیوستگی جیمز روزنا، محقق در جایگاهی قرار گرفته است که می تواند از هر یک از آنها به عنوان قطعاتی از پازل فهم علل و فرایند تحولات منجر به سقوط حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ بهره برداری نماید.

از نظرگاه متغیر فردی، حسنی مبارک با دارا بودن شخصیتی اقتدار گرا به مدت سی سال و به صورت نظام مند به ایجاد تفرقه و تضعیف جامعه و نخبگان مصر مشغول بود و با قبضه کامل ساحت دولت و استبداد رای، حکومت کرد. تشبیه وی به فرعون در تحولات منجر به انقلاب مصر، در حقیقت بازتاب نخوت و تکبر وی در مقابل مردم به شمار می رفت. مبارک هر فرد یا جنبش مستقلی که بالفعل یا بالقوه می توانست در مقابل وی قد علم کند را دشمن پنداشته و به سرعت و با خشونت از عرصه سیاسی و حتی حیات حذف می نمود و نفرت و ترس همزمان وی از اسلام گرایان و چپ گرایان، باعث پناه گیری در حصار از چاکران و مقربان شده بود، فساد مالی وی و خانواده اش و ترس از به خطر افتادن جایگاهش در صورت اجرای اصلاحات اقتصادی، برنامه های اصلاحات اقتصادی و رفع انحصارات دولتی را با انحرافات زیادی بخصوص واگذاری اموال دولت به شبکه ای از وفاداران به فرزندش جمال مبارک تبدیل نمود.

حسنی مبارک در نقش رهبری مصر نیز بسیار ضعیف عمل کرد. سایه سنگین شخصیت وی در اتخاذ سیاستها و انقیاد و تبعیت کامل کادر رهبری مصر از وی، در حقیقت باعث تهی شدن نقش رهبری مصر بخصوص در قالب نهادهایی برای شناخت تحولات و تصمیم سازی برای مدیریت آنها بود. به عبارت بهتر به جای اینکه مبارک از مشورت و توانایی مشاوران ذی صلاح برای اداره امور کشور بهره ببرد، این مشاوران بودند که در پناه جلب حمایت مبارک و تایید عقاید وی، به حیات انگلی خود در راس هرم قدرت ادامه می دادند. میراث رهبری مبارک برای مصر، علاوه بر ناتوانی در پیشبرد اصلاحات اقتصادی، وابستگی مطلق و انحصاری به ایالات متحده در عرصه نظامی و اقتصادی، اتلاف منابع شبه رانته و کمک های خارجی در پروژه هایی نمایشی، استخدام های بی ضابطه و فربه کردن شدید نظام بوروکراسی دولتی با هدف خرید رضایت و سکوت عمومی بود. نهایتا مهمترین ضعف مبارک در ایفای نقش رهبری خود را می توان ناتوانی در شناخت و مدیریت نهاده های با ارزش قدرت ملی مصر از قبیل جایگاه ژئوپولیتیک، فرهنگ و محوریت فکری جهان عرب بودن با هدف تامین منافع ملی مصر دانست.

در حوزه ساختار کلی دولت نیز موارد اشاره شده، روشن می نماید که نهادهای قانونی مصر از جمله پارلمان، قوه قضاییه و دستگاه های اجرایی دولت در زمان مبارک، نهادهایی مسخ شده، نمایشی، بدون کارکرد مناسب و مجری فرامین وی بوده اند. ماهیت شبه رانتهی دولت مصر در وابستگی به درآمدهای کانال سوئز و کمک های خارجی، باعث جدا افتادگی دولت و جامعه شد. بدین ترتیب مأموریت ها و وظایف دولت به تدریج گسترش یافت و طبیعتاً مسئولیت مشکلات و ناکارآمدی ها هم مستقیماً به گردن دولت و در راس آن حسنی مبارک افتاد. با ایجاد بحران در تامین منابع لازم برای اداره این دستگاه عریض و طویل، اجرای دستورات بانک جهانی برای خصوصی سازی و کاهش هزینه های رفاهی و تامین اجتماعی جامعه در دستور کار قرار گرفت که با اجرای غلط و رخنه فساد در فرایند آن، نارضایتی عمومی و ارتشاء در میان کارمندان و خشم طبقات محروم نیز بر بحران مالی و ناکارآمدی دولت افزوده شد.

در این میان جامعه مصر که راهی به ساحت سپهر سیاسی نمی یافت، در درون خود با شکاف های عمیقی روبرو بود. چپ های بازمانده از دوران ناصر، غربگرایان لیبرال یا سکولار، طرفداران مذهب و حکومت دینی، قبطی های مسیحی، تنها صورت ساده سازی شده ای از شکاف های جامعه مصر است. در درون هر یک از این نام ها، فرقه ها و گفتمان های مختلف و متضادی شکل گرفته بود که بقیه گفتمان ها را به صورت یکجا، «دیگری» خود و باطل می دانستند. نبود تجربه رقابت های دموکراتیک، دو آسیب بزرگ برای جامعه مصر به ارمغان آورد، اول؛ اصولاً گفتمان رقابت و همکاری قوام نیافت و هر گروه و دسته ای به کمتر از حذف و سرکوب دیگران که گمراه دانسته می شدند، راضی نبود و به عبارت بهتر استبداد و تفرعن در درون جامعه مصری نیز رسوخ یافت. دوم؛ هیچ یک از این گفتمان ها فرصت اجرای برنامه های خود را در عرصه عمل پیدا نکردند تا جامعه مصری به درکی از کفایت نظری و اجرایی آنها برسد. این امر بخصوص در بخش پیروزی اخوان المسلمین پس از سقوط مبارک متغییری مهم به شمار می رود، زیرا این جنبش در حوزه فعالیت های خیریه موفق عمل کرده بود و با توجه به موفقیت های حزب عدالت و توسعه در ترکیه، مردم و جامعه سرگشته مصر به این باور رسیده بودند که طبیعتاً اخوان المسلمین هم مانند همفکران ترک خود، با تفسیری پیشرو از اسلام سیاسی و بدور از تعصبات سلفی، می تواند مصر را به نیکی به سمت پیشرفت رهبری نمایند.

نهایتاً ضربه نهایی و تیر خلاص بر رژیم مبارک با تغییر معادلات استراتژیک آمریکا، اصابت کرد. پس از جنگ سرد، آمریکا از نظم نوین جهانی به رهبری خود سخن می گفت، اما روند

تحولات بخصوص قدرت یابی چین و روسیه، این ساده انگاری را بر هم زد. آمریکا برای جلوگیری از این روند به حضور در منطقه خاورمیانه با هدف کنترل منابع انرژی مورد استفاده این کشورها احتیاج داشت. با شکل گیری حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۲، این فرصت فراهم شد اما لشگر کشی خونین و پرهزینه آمریکا، وجهه آمریکا را در منطقه به کلی از بین برد. اواما با دکتین قدرت نرم به دنبال راهی برای بازگرداندن آبروی آمریکا بود و در این مسیر قربانی کردن برخی از دیکتاتورهای منطقه، هزینه ای پایین و آورده ای ارزشمند به شمار می آمد. البته این تحولات باید مدیریت شده انجام می گرفت و تجربه حزب اعتدال و توسعه در ترکیه نشان داده بود که امکان تفسیری دموکراتیک از اسلام همزمان با تداوم رابطه با اسرائیل وجود دارد. همچنین با درس آموزی از انقلاب ایران، خط قرمز آمریکا، آسیب رسیدن به یکپارچگی نهاد ارتش مصر با هدف کنترل اوضاع تعریف شده بود.

نهایتا با شکل گیری اعتراض های عمومی سال ۲۰۱۱، فضا و زمان برای همپوشانی و هم افزایی متغیرهای پنج گانه به سمت سقوط مبارک و به قدرت رسیدن تنها آلترناتیو در دسترس یعنی اخوان المسلمین فراهم آمد.

کتابنامه

- احمدی، حمید (۱۳۹۵)، تجدید حیات سیاسی اسلام: از سید جمال تا اخوان المسلمین، تهران، نشر الهام
- احمدی، حمید (۱۳۹۰)، جامعه شناسی سیاسی جنبش های اسلامی، نشر دانشگاه امام صادق
- اسپوزیتو، جان و وال، جان (۱۳۸۹)، «جنبش های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)»، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: انتشارات نی
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۳)، بیداری اسلامی در جهان عرب، مطالعات نظری و موردی، نشر پژوهشگاه مطالعات راهبردی، چاپ دوم
- خانی، حسین (۱۳۹۰)، نقش و جایگاه جنبش های جدید اجتماعی در تحولات مصر، تهران: نشر پژوهشگاه مطالعات راهبردی
- خدوری، مجید (۱۳۹۰)، تجدید حیات سیاسی اسلام: از سید جمال تا اخوان المسلمین، ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر الهام
- خواجه سروی، غلامرضا و دیگران (۱۳۹۰)، بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی، نشر دانشگاه امام صادق (ع)

دکمجیان، هرایر (۱۳۷۷)، اسلام در انقلاب: جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، ترجمه حمید احمدی، نشر کیهان چاپ سوم
دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ اول
رجایی، فرهنگ (۱۳۹۹)، اندیشه سیاسی در جهان عرب از «پاییز خلافت» تا «بهار عربی»، تهران، نشر وزارت امور خارجه، چاپ اول.

روزنا، جیمز (۱۳۸۴)، آشوب در سیاست جهان، ترجمه علی رضا طیب، تهران: نشر روزنه، چاپ اول.
زین، حسن محمد (۱۳۹۷)، اسناد بهار عربی و بیداری اسلامی، ترجمه جبار شجاعی، تهران: نشر دانشگاه امام صادق (ع)

سیف زاده، سید حسین، (۱۳۷۶)، نظریه پردازی در روابط بین الملل، مبانی و قالب های فکری، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
سیف زاده، سید حسین (۱۳۷۶)، مبانی و مدل های تصمیم گیری در سیاست خارجی، تهران: نشر وزارت امور خارجه.

سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۹)، اصول روابط بین الملل، تهران: انتشارات میزان.
- قرنی، بهجت (۱۳۹۱)، انقلاب در کشورهای عربی: واکاوی ریشه ها و عوامل، ترجمه الهام شوشتری زاده، تهران: ابرار معاصر.

قزوینی، یاسر (۱۳۹۲)، سونامی در جهان عرب، گفتاری پیرامون تحولات ۲۰۱۱ در جهان عرب، نشر امیرکبیر

گلدستون، جک (۱۳۸۵)، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلابها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.

مشیر زاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

موسسه ابرار معاصر (۱۳۹۰)، بیداری اسلامی؛ طرح پژوهشی "جامعه و حکومت در جهان عرب"، دو جلد، نوشته جمعی از نویسندگان عرب، ترجمه کمال باغجری، تهران: نشر ابرار معاصر

نافع، بشیر موسی (۱۳۹۲)، اسلام گرایان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه

نیاکویی، سید امیر (۱۳۹۱)، کالبد شکافی انقلاب های معاصر در جهان عرب، نشر میزان

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۸)، «انسان و سمبولهایش»، ترجمه محمود سلطانی، تهران: نشر جامی

احمدی، حمید (۱۳۷۷)، «آینده جنبش های اسلامی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره

بررسی عوامل موثر بر سقوط رژیم ... (احمد ترحمی بهابادی و دیگران) ۴۹

اسعد طارش (۲۰۱۲)، تحولات دموکراتیک در کشورهای عربی در خلال سال های ۲۰۱۱-۲۰۰۹، مهد الدراسات السياسيه، شماره ۱۴، ترجمه عفت صفری نژاد، ترجمان اسماعیلی، حسین (۱۳۹۸)، «بیداری اسلامی در مصر و تأثیرپذیری آن از انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش های انقلاب اسلامی، انجمن علمی انقلاب اسلامی، سال هشتم، زمستان ۱۳۹۸، شماره ۳۱

اشرفی، اکبر و سلامت، طیه (۱۳۹۴)، «رهبری و حفظ انقلاب در ایران و مصر»، مجله جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴، امینی، آرمین (۱۳۸۶)، «نقد و بررسی کتاب: مطالعه سیاست جهان، مجلد دوم: جهانی شدن و دولت»، مجله علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج، تابستان ۱۳۸۶ - شماره ۶

باقری دولت آبادی، علی، (۱۳۹۸)، «تبیین علل تغییر رفتار حزب عدالت و توسعه نسبت به کردهای ترکیه بر اساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا»، دو فصلنامه سیاست و روابط بین الملل، دوره ۳، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۸

برزگر، ابراهیم، «چارچوبی مفهومی برای فهم تحولات مصر»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶

باقری دولت آبادی، علی و عوض پور، مهدی (۱۳۹۲)، «انقلاب مصر، ریشه ها، بازیگران و پیامدها»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، گروه مطالعات آفریقا. پورسعید، فرزاد (۱۳۹۲)، «بیداری اسلامی در جهان عرب؛ مطالعات نظری موردی»، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

حاجی ناصری، سعید و توکلین، محسن (۱۳۹۷)، «از انقلاب تا اصقلاب؛ واکاوی دلایل شکست قیام مردم مصر در سال ۲۰۱۱»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی جامعه شناسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

خلیلی، محسن، (۱۳۸۸)، «قرارداد رویترون درون مایه های یک تصمیم»، مجله تاریخ روابط خارجی «بهار و تابستان ۱۳۸۸ - شماره ۳۸ و ۳۹»

خلیلی، محسن، (۱۳۸۷)، «کاربست مدل تصمیم گیری جیمز روزنا در پژوهش های تاریخی (مطالعه موردی: ایران در دوره قاجاریه)»، انجمن ایرانی روابط بین الملل، همایش روش ها و رهیافتهای نوین در آموزش و پژوهش رشته بین الملل، ۱۳۸۷

جعفری، کریم (۱۳۹۲)، «سقوط اخوان المسلمین در مصر، ملاحظات تاریخی و نحوه عملکرد دولت مرسى»، مرکز پژوهش های مجلس، کد گزارش ۲۶۰

جهانگیری، سعید و زیبا کلام، صادق (۱۳۹۸)، «واکاوی تاثیر بیداری اسلامی بر تغییر حکومت کشورهای عربی»، فصلنامه راهبرد سیاسی، سال سوم، شماره ۹

- درویشی سه تالنی، فرهاد(۱۳۹۴)، «بررسی دلایل شکست جنبش اخوان المسلمین در انقلاب فوریه ۲۰۱۱»، مقاله ارائه شده در دومین کنگره پژوهش و تکنولوژی، RSTconf.com
- دین پرستی، فائز و رضائی، زهرا، (۱۳۹۷) «بررسی بی ثباتی سیاسی و ائتلاف های دولت سوز در مصر پسا انقلابی بر مبنای نظریه بازی ها»، فصلنامه دولت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۹۷
- ربیعی، کامران (۱۳۹۷)، «تبیین شرایط تکوین بهار عربی و زمینه های فروپاشی رژیم های سیاسی در تونس و مصر»، فصلنامه دولت پژوهی مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۹۷
- ساسانیان، سعید و دهقانی فیروز آبادی، سید جلال(۱۳۹۷)، «الگو سازی در جوامع دستخوش تغییر؛ بررسی رقابت ایران و آمریکا برای الگو سازی در انقلاب مصر»، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال پانزدهم، تابستان ۱۳۹۷، شماره ۵۳.
- کشاوری شگری، عباس و عابدینی نجف آبادی، الهه(۱۳۹۴)، «آسیب پذیری های دولت حسنی مبارک و بسیج انقلابی در مصر»، دو فصلنامه علمی، پژوهشی جامعه شناسی جهان اسلام، دوره ۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴
- گرواند، مجتبی و دیگران(۱۳۹۵)، «مطالعه تطبیقی عوامل کامیابی اسلام گرایان ایران، و ناکامی همتایان مصری در حفظ قدرت سیاسی پس از انقلاب»، فصلنامه ژرفا پژوه، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۵
- مسعود نیا، حسین و سعیدی حیرانی، ندا(۱۳۹۱)، «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم انداز تحولات کشور مصر»، دو فصلنامه علمی - پژوهشی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱
- ملائکه، سید حسین و حسینی، سید محمد امین(۱۳۹۵)، «علل شکست اخوان المسلمین در برپایی حکومتی با ثبات در مصر»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره بیست و ششم، بهار ۱۳۹۵
- مقدس، محمود(۱۳۹۸)، «انقلاب مصر؛ بررسی نقش نئوپاتریمونالیسم در کژکارکردی نهادهای اجتماعی»، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، سال هفتم، شماره ۲۸، بهار ۱۳۹۸
- مقدس، محمود و اکوانی، سید حمد الله(۱۳۹۱)؛ «انقلاب مصر: برابند نظام الگارشیک و توسعه نیافتگی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه؛ ج ۱۹، شماره ۷۶
- واعظی، محمود (۱۳۹۲)، «الگوی رفتاری امریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲
- ترحمی، احمد و یزدانی، عنایت الله و بصیری، محمد علی(۱۴۰۰)، «بررسی عوامل تاثیرگذار بر ظهور و سقوط دولت محمد مرسى در مصر»، دانشگاه اصفهان گروه علوم سیاسی

بررسی عوامل موثر بر سقوط رژیم ... (احمد ترحمی بهابادی و دیگران) ۵۱

العناني، خليل (٢٠١١)، مبارك و الخوان خبره ثلاثين عاما، مهد الدراسات السياسيه، شماره ١٤
امين، سمير (٢٠١٢)، ثوره مصر و علاقاتها بالازمه العالميه، قاهره: دارالعين النشر
كعسيس، خليله (٢٠١٣)، الربيع العربي بين الثوره و الفوضى، مجله المستقبل العربي، ش ١٤
السيد النجار، احمد (٢٠١١)، «الاقتصاد المصرى و معضله الفقر و التمهيش»، المهد المصرى، شماره ١٧
توفيق ابراهيم حسنين (٢٠١١)، «ازمة نظام المصرى التوازن بين السلطات و معظلة الشرعية»، المركز العربى
للبحاث، شماره ٩

- Abdalla, N. (2015), Youth movements in the Egyptian transformation: strategies, and repertoires of political participation. [online] Taylor & Francis. Available at: <http://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/13629395.2015.1081445> [Accessed 7 Jun. 2017]
- Abdu I Qadir Mushtaq ,Muhamm adAfzal, (2017), Arab Spring: Its Causes And Consequences, JPUHS, Vol.30, No.1, January - June, 2017
- Doaa Salman & Zeinab Zaazou(2018) , Arab Spring future challenges: evidence from Egypt, at: www.emeraldinsight.com/2631-3561.htm
- Charles Wendell (1978) Five Tracts of Hasan al-Banna. Berekeley .CA: university of California press.
- Rosenau, James, N. (1971), "The National Interest", in: Scientific Study of Foreign Policy, New York: The Free Press
- Rosenau.James(1984)"Apre-Theory Revisited: World Politics in and Area of cascading.
- Doaa Salman & Zeinab Zaazou(2018) , Arab Spring future challenges: evidence from Egypt, at: www.emeraldinsight.com/2631-3561.htm
- Vinh Q.T. Danga, Erin P.K. Sob,*, Isabel K.M. Yan(2016),The Value of Political Connection: Evidence from the 2011 Egyptian Revolution, International Review of Economics and Finance
- Developing 8 Countries Organization, 2011
- Ashour,Omar(jully2011),EgyptDemocraticjihadists.www.mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/07/13/Egypt-s-democratic-jihadists.
- Blaydes,Lisa(2011), Election and Distributive Politics in Mubarak Egypt. Cambridge University press.
- Lynch, Marc (2011), The Big Think behind the Arab Spring: Do the Middle East's revolutions have a unifying ideology? Foreign Policy, December, 190, 46
- Osman, Tarek(2010), Egypt On The Brink: from Nasser to Mubarak. Yale University Press.
- Zoubir,yahia H and Haizam Amirah Fernandez(2008), North Africa: Politics, Region, and the Limits Of Transportation. Routledge.